

گرایش امام فخر رازی

به تشیع

دکتر احمد بهشتی[✽]

چکیده

شیعیان معتقدند که امام باید معصوم و منصوب از جانب خدا باشد. دوازدهمین امام از دیدگان پنهان است و در آینده ظهور می‌کند و به یمن وجودش، جهان پر از عدل و داد می‌شود. او صاحب الزمان و از نسل امام حسین علیه السلام و نهمین نسل از اولاد آن بزرگوار است. صوفیان اهل سنت معتقدند که در هر دوره‌ای انسان کاملی وجود دارد که قطب عالم امکان است و بر جهان هستی سیطره ولایی دارد؛ اعم از این که از ولایت ظاهری برخوردار باشد، یا نباشد. امام فخر رازی معتقد است که حق با شیعیان است. پیامبر، واضع شریعت و به منزله خورشید و امام به منزله ماه و نزدیک‌ترین افراد به اوست. خوبان امت به منزله ستارگان و بعد از امام‌اند. سایر مردم در درجات بعد قرار دارند. پس از پیامبر، صاحب الزمان، مقصود بالذات است و دیگران اتباع اویند. کلیدواژه‌ها: امامت، قطب، انسان کامل، صاحب الزمان، غیبت، خورشید، ماه، ستاره.

مقدمه

نبوت، تنها وسیله ارتباط خلق با خالق و تأمین‌کننده سعادت و تکامل انسان در تمام ابعاد وجودی و برآورنده همه نیازهای مادی و معنوی و نیازهای دنیوی و اخروی اوست.

نبی و رسول، انسان‌های برگزیده‌ای‌اند که معارف اعتقادی و عملی دین را از خداوند دریافت و به مردم ابلاغ می‌کنند. ممکن است نبوت، هم تشریعی باشد و هم تبلیغی و ممکن است که تنها جنبه تبلیغی داشته باشد. پیامبران اولوالعزم هم صاحب شریعتند و هم مبلغ شریعت. پیامبران غیر اولوالعزم، تنها تبلیغ شریعت را بر عهده دارند. ویژگی مهم و مشترک همه انبیا، تبلیغ و ارشاد و هدایت به معنای راهنمایی انسان‌هاست.

سخن در این است که آیا امامت و رهبری هم برای تکمیل نبوت و رسالت انبیا و رسولان لازم است یا خیر؟ با توجه به این‌که وحی آسمانی با ارتحال پیامبران منقطع می‌شود و منصب رسالت و نبوت تنها عهده‌دار دعوت و ابلاغ شریعت و راهنمایی مردم است، آیا رهبری و امامت که مستلزم حاکمیت و سلطنت و مسئولیت اجرایی و عهده‌دار تبیین شریعت است - بدون کم و زیاد کردن آنچه مقام نبوت از جانب خداوند آورده است - لازم است؟

اگر انبیا را علت محدثه دین بنامیم، آیا دین به علت مبقیه نیاز دارد یا خیر؟ قطعاً پاسخ مثبت است. قرآن مجید تصریح کرده است که عده‌ای از پیامبران علاوه بر نبوت و رسالت، صاحب منصب امامت هم بوده‌اند.^{*} لازم نیست هر پیامبری، امام باشد؛ چنان‌که لازم نیست هر امامی، پیامبر باشد. ممکن است

* خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (سوره بقره، آیه ۱۲۴). نیز درباره حضرت ابراهیم، حضرت اسحاق و حضرت یعقوب علیهم السلام فرمود: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (سوره انبیاء، آیه ۷۳). نیز درباره بنی اسرائیل فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (سوره سجده، آیه ۲۴)

شخص واحد، هم علت محدثه و هم علت مبقیه دین باشد؛ ولی آیا بعد از پیامبر، باید دین باقی بماند یا نه؟ آیا دین نگهبان می خواهد یا نه؟ پیامبران خدا در حکم قوه مقننه دین الهی اند. آیا دین قوه مجریه می خواهد یا نه؟ در این جا قوه مجریه اعم است از قوه قضائیه. چگونه است که نظام های غیردینی با سه قوه تقنینی، اجرایی و قضایی سامان می یابند، ولی نظام دینی و الهی تنها با قوه تقنینی سامان می یابد و از دو قوه دیگر، بی نیاز، بلکه بیگانه است؟ آیا این، قابل قبول است؟

عقیده خوارج و اصم معتزلی

در میان فرق اسلامی، گروهی از خوارج و اصم معتزلی، نصب امام را واجب نمی دانستند. آنان، ضرورت حکومت را برای جوامع بشری باور نداشتند. (ر.ک: ماوردی، بی تا، ج ۱، ص ۵؛ حلی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۱)

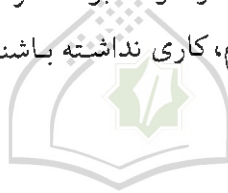
کسانی که ضرورت آن را تصدیق می کنند، به اختلاف مسلمان بعد از ارتحال پیامبر گرامی اسلام درباره این که چه کسی باید عهده دار منصب امامت باشد، استدلال می کنند. اگر نصب امام واجب نبود، چرا هیچ کس آن را نفی نکرد؟ (ر.ک: قاضی ابویعلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹)

خوارج در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پدید آمدند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر دادند. حضرت علی علیه السلام در جواب آنان فرمود: درست است که حکم، مخصوص خداست؛ ولی اینان از این سخن حق، معنای باطلی اراده می کنند؛ چون منکر امارت و امامت می شوند. اگر مردم نخواهند یا نتوانند زمامداری شایسته بر سر کار آورند، گرفتار زمامداری فاجر و ستمکار خواهند شد.* حضرت علی علیه السلام به آنان فرمود: منتظر حکم خدا درباره کشتن شما هستم. (ر.ک: فیض الاسلام، ۱۳۲۶، ج ۱، ص ۱۱۷) کسانی که ضرورت حکومت و امارت را انکار

* لا يَكُذِّبُ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ. (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

می‌کنند، دانسته یا ندانسته، طرفدار هرج و مرج و فتنه‌اند و اگر از راه برنگردند، چاره‌ای جز سرکوب آنان نیست.

مردم، نیازمند امنیت، حفظ مرزها، تعلیم و تربیت، قوه قضائیه، تنظیم برنامه‌های اقتصادی و رفاهی و امر به معروف و نهی از منکرند. همه این کارها به وسیله حکومت و امامت تأمین می‌شود. همان‌طور که امیر و حاکم، ممکن است نیکوکار یا بدکردار باشد، امام نیز ممکن است عهده‌دار هدایت مردم به خیر و صلاح و سعادت دنیا و آخرت باشد و ممکن است مردم را به کفر و فساد و شهوت و بی‌بندوباری فرا بخواند. در این صورت، امیر صالح، امام حق و امیر ناصالح، امام باطل و پیشوای کفر خواهد بود. کمتر اتفاق می‌افتد که زمامداران به دین و اخلاق و معنویت مردم، کاری نداشته باشند و به ایفای نقش امامت نپردازند.^{۳۳}



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عمیق‌ترین اختلاف

در صدر اسلام، اجماع و اتفاق نظر وجود داشت که منصب امامت، برای حراست دین و سیاست دنیا، باید استوار بماند.

گویا در سال‌های اول پس از ارتحال پیامبر خدا کسی را مجال نبود که در این باره بیندیشد که آیا وجوب نصب امام عقلی است یا شرعی؛ ولی به تدریج که جناح‌ها و فرقه‌ها و مذاهب شکل گرفتند و اندیشه‌های کلامی رونق یافت، گروهی عقل‌گرا به وجوب عقلی آن حکم کردند. اینان بر این باور بودند که در نهاد عقلا، تسلیم در برابر زمامداران به ودیعت گذارده شده و هرج و مرج محکوم است. گروهی به وجوب شرعی آن حکم دادند و تسلیم و تعبد در برابر

^{۳۳} قرآن می‌گوید: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾ (سوره توبه، آیه ۱۳)؛ با امامان کفر نبرد کنید. نیز درباره فرعون و یارانش می‌گوید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾. (سوره قصص، آیه ۴۱)

حکام را برخاسته از عقل ندانستند. عقل به لزوم روابط عادلانه حکم می‌کند؛ چون شاید مردم بتوانند به خودی خود، روابط عادلانه داشته باشند و قدرت مافوقی آنان را به داشتن روابط عادلانه وادار نکند. برخی از پیروان این عقیده، بر این باورند که عقل را توان آن نیست که دربارهٔ وجوب و حرمت و اباحه، حکمی صادر کند. اینان به آیه شریفه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (سوره نساء: آیه ۶۳) و به حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ که اطاعت زمامداران را واجب شمرده است، استناد جسته‌اند. (ر.ک: ماوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵؛ قاضی ابویعلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹)

امامیه و معتزله معتقد به وجوب عقلی و اشعریان معتقد به وجود سمعی و نقلی‌اند. (ر.ک: حلی، ص ۱۸۱) ریشهٔ این اختلاف را باید در اعتقاد به حسن و قبح عقلی و عدم اعتقاد به آن جستجو کرد. (ر.ک: پیشین، ص ۵۶-۵۹)

در میان کسانی که به وجوب عقلی نصب امام رأی داده بودند، اختلاف نظر پیدا شد که آیا نصب امام بر خدا واجب است یا بر عقلا؟^{*} شیعه معتقد شد که نصب امام بر خدا واجب است؛ چون به سبب عظمت و اهمیت منصب امامت و ویژگی‌ها و اوصاف و شرایطی که امام باید دارا باشد، محال است که عقلا بتوانند چنان شخصیتی را شناسایی و امامت او را به مردم اعلام کنند. شیعه معتقد است که نصب امام یکی از نمونه‌ها و مصادیق الطاف الهی است که شامل حال بشر می‌شود و از آن‌جا که لطف به بندگان بر خدا واجب است، باید حکم کنیم که - عقلاً - نصب امام بر خدا واجب است. این نیز ریشه در اعتقاد به حسن و قبح عقلی دارد. اگر کسی نصب امام را بر خدا واجب نداند، در حقیقت، لطف بیکران حق را بخیلانه از مردم دریغ داشته است. (ر.ک: پیشین، ص ۱۸۱)

متأسفانه برخی از علمای اهل سنت، متعرض رأی امامیه نشده و پس از حکم به وجوب شرعی نصب امام، به سراغ این مسأله رفته‌اند که وجوب آن کفایی

* چنین اختلافی ممکن است در بین قایلان به وجوب شرعی نیز بروز کند.

است. اگر کسی عهده‌دار منصب امامت شد یا گروهی - اگرچه عده‌ای انگشت‌شمار - به این کار اقدام کردند، تکلیف از بقیه ساقط می‌شود. آنان می‌گویند: ابوبکر با بیعت پنج نفر بر سرکار آمد و عمر با وصیت ابوبکر و عثمان با شورای انتصابی عمر بر سرکار آمد و با همین ادعا قول کسانی را که می‌گویند: امامت با بیعت جمهور اهل حل و عقد، منعقد می‌شود، مورد انتقاد قرار می‌دهند. (ماوردی، بی‌تا، ۶ و ۷؛ قاضی ابویعلی، بی‌تا، ۱۵)

تفتازانی در ضمن بیان اقوال مسلمانان درباره امامت، عقیده امامیه را نقل و با پاسخ‌هایی ضعیف نقد کرده است. (ر.ک: تفتازانی، ج ۵، ص ۲۴۰)

میرسید شریف جرجانی مسئله امامت را از اصول دین به فروع دین تنزل داده و عقیده شیعیان را - که امامت را از اصول دین می‌شمارند - تضعیف می‌کند و با این‌که امامت را عبارت از ریاست عامه می‌شمارد که باید امور دین و دنیای امت را رهبری کند، با ذکر اقوال و انظار مختلف، به همان راهی می‌رود که اسلاف اشعری‌اش رفته‌اند. (جرجانی، ۱۳۲۵ ق، ج ۸، ص ۳۴۵-۳۷۳؛ هرچند گفته‌اند: «در باطن، به موجب تصریح شیخ محمد بن ابی جمهور در رساله مناظره او با فاضل سنی هروی و به مقتضای تنصیب سید محمد نوربخش و سایر دلایل و امارات ... از فرقه ناجیه امامیه بوده است.» (دهخدا، ۱۳۳۸، ج ۱۶، ص ۳۲۴)

ویژگی‌های امام

اگر شأن امام، در اداره امور سیاسی و اجتماعی امت منحصر بود و وظایف مهم‌تری از قبیل تعیین شریعت و حفظ دین از زیادت و نقصان و هدایت به امر و ارشاد بر عهده نداشت و به عنوان اسلام مجسم، الگوی تمام عیار و کامل دینداری و توحید و تقوا برای امت نبود و علاوه بر ولایت ظاهری، منصب ولایت باطنی نداشت و یگانه واسطه میان خدا و خلق نبود و قدرت تصرف در جهان

هستی نداشت، هیچ لزوم و ضرورتی نبود که خدا او را نصب کند؛ بلکه نصب او به مردم محول می‌شد. حقیقت این است که امامت بسیار فراتر از مُلک ظاهری است. امام بر ملکوت جهان سیطره دارد و نه تنها بر وحی الهی و سنت نبوی محیط است، بلکه خود نیز از علم لدنی برخوردار است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدَرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا
مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنْتَالُوهَا بِأَرَاءِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا أَمَامًا
بِاخْتِيَارِهِمْ. (طبرسی، بی‌نا: ج ۲، ص ۲۲۶)

مقام امامت، جلیل‌تر و عظیم‌تر و برتر و منیع‌تر و عمیق‌تر از این است که مردم با عقول و آرای خویش به آن دست یابند یا با گزینش خود امامی را بر سر کار آورند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَأَقَطَعَ الدُّنْيَا قَطِيعَةً، فَمَا كَانَ لِآدَمَ فَلِرَسُولِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ
لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْأُئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. (کلبی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۴۰۹)

خداوند آدم را آفرید و جهان را به او داد. آنچه برای آدم بود، برای پیامبر خدا و آنچه برای پیامبر خداست، از آن امامان آل پیامبر است.

امام باید انسان کامل و در عصر خویش منحصر به فرد باشد. به همین جهت است که شیعه معتقد است امام باید معصوم باشد؛ یعنی هم از گناه و خطا به دور باشد و هم در تلقی علوم غیبی و حفظ و ادای آن و هم در آنچه باید از طریق وحی قرآنی و سنت نبوی به مردم می‌گوید، مصونیت کامل از خطا داشته باشد. اهل سنت، عصمت را فقط برای انبیا لازم می‌دانند، آن هم نه به گونه‌ای که شیعه معتقد است. معتزله، گناهان صغیره را بر انبیا جایز می‌شمارند. اشاعره و حشویه، گناهان کبیره را - جز کفر و دروغ - بر انبیا تجویز کرده‌اند. (رک: حلی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵)

از نظر شیعه، پیامبران باید دارای کمال عقل و هوشیاری و زیرکی و قوت رأی باشند و از ارتکاب سهو و ناپاکی مولد و درشتخویی و کارهای نفرت آور به دور باشند. (ر.ک: پیشین، ص ۱۵۶)

ابن سینا، آنان را از هرگونه خطا و سهوی منزّه شمرده است.*
به عقیده شیعه، حکمت نصب امام، جلوگیری از خطاهای مردم و حفظ شریعت است. اگر امام در معرض خطا و لغزش و گناه باشد، خود نیاز به مراقب و حافظ دارد و این، مستلزم دور یا تسلسل است. حفظ شریعت، بدون عصمت ممکن نیست. اگر امام مرتکب معصیت شود، نقض غرض لازم می‌آید؛ چرا که گرفتار تنزل درجه و مقام می‌شود و مردم باید از طریق امر به معروف و نهی از منکر، او را به راه راست آورند و از منکرات باز دارند. (ر.ک: همان، ص ۱۸۶)

با توجه به توضیحاتی که داده شد، می‌توان عقیده امامیه را درباره امامت در چند جمله خلاصه کرد: امام، منصوب از جانب خداست، باید معصوم و به لحاظ علم و عمل در بالاترین مرتبه باشد، به منزله مبین و مجری شریعت است و به همین جهت است که به قاعده لطف، نصبش بر خدا واجب و امامت تعطیل ناپذیر است. لطف بودن نصب امام منافاتی با تعطیل حکومت ندارد؛ چون وظیفه مردم است که از امام اطاعت کنند. امام، شریعت را از زیادت و نقصان حفظ می‌کند و از طریق ارشاد و موعظه، مردم را به راه راست وامی‌دارد.

به حکم نصوص متواتر، بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) یازده تن از فرزندان و فرزندانزادگان او برای امامت نصب شده‌اند و هیچ زمانی دنیا از وجود امام معصوم خالی نبوده و نخواهد بود. آنان انسان‌های کامل‌اند و می‌توانند مکمل دیگران باشند و هرگز روا نیست که مفضل بر فاضل مقدم شود.

* الذین لا یؤثرون خطاً ولا سهواً من جهة (ابن سینا، ۱۳۸۰ ق، ص ۵۱)

عقیده امام فخر رازی

امام فخر رازی معتقد است که باید در هر عصری شخصیتی در میان انسان‌ها باشد که به لحاظ قوه نظری و عملی کامل‌ترین فرد باشد. (ر.ک: فخر رازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۱۰۵) او همان انسان کامل است که جامع همه کمالات است و هیچ‌گونه نقصی در وجودش نیست. صوفیه چنین انسانی را قطب عالم امکان می‌داند. (ر.ک: پیشین) به نظر صوفیه، کامل‌ترین انسانی که سایر انسان‌ها - اعم از انبیا و اولیا - باید از مشکلات وجود او کسب فیض کنند، حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله است. او «کون جامع» است و به لحاظ جامعیتی که دارد، هم تصرف در امور صوری می‌کند و هم تصرف در امور باطنی و غیبی؛ یعنی ملک و ملکوت در قبضه اقتدار اوست. او هم حکومت ظاهری دارد و هم حکومت باطنی. او از تمام صفات جمال و جلال خداوند برخوردار است؛ جز این‌که خداوند واجب الوجود بالذات و او ممکن الوجود بالذات و واجب الوجود بالغیر است و بهترین توصیف او همان است که گفته شود: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی عبودیت و بندگی او را بر رسالت و پیامبری او مقدم نداریم.

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است خداوند، غنی بالذات و حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله، غنی بالغیر است. (ر.ک: ابن عربی،

۱۳۶۵ ق: ص ۵۴ و ۵۵)

جهان هستی همواره باید زیر سایه مقام ولایت باشد. انبیای پیشین و همه اولیایی که بعد از پیامبر خاتم ظهور کرده‌اند، تحت سیطره ولایت حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله بوده و هستند. این را همه عرفای شیعی و سنی باور دارند. مشکل صوفیان سنی مذهب این است که اولیای بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منحصر در دوازده امام مورد اعتقاد شیعه نمی‌دانند. مولوی نیز - که خود یکی از عرفای برجسته سنی مذهب است - به راه ایشان رفته است. او می‌گوید:

پس به هر دوری و لئی قائم است تسا قیامت آزمایش دائم است
 پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است
 مهدی و هادی وی است ای راهجو هم نهان و هم نشسته پیش رو
 (مولوی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۳)

محمی الدین عربی، از عارفان اهل سنت، "شیخ اکبر" و بنیان‌گذار و پدر عرفان نظری است. او مهدی موعود علیه السلام را در مرتبه ختمیت ولایت معرفی می‌کند و مدعی است که آن حضرت را در شهر فاس ملاقات کرده است؛ ولی گاهی ختمیت ولایت را از آن خود می‌داند. از مجموع سخنان او برمی‌آید که او برای حضرت عیسی علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مهدی علیه السلام و برای خودش ولایت ختمیه قائل است. همین ادعاهاست که سخنان او را پیچیده و متناقض و متعارض کرده است. برخی از صاحب‌نظران، سخنش را این‌گونه توجیه کرده‌اند که ولایت فرعی اولیا، که همگی مستفاد از مشکات محمدی و از حقیقت محمدیه است، چهار قسم است؛ چون ولایت یا منحصر است در تصرف در امور غیبی یا، اعم است از تصرف در امور غیبی و امور صوری و حکومتی. قسم دوم یا توأم با خلافت است، یا توأم با خلافت نیست. خاتم ولایت توأم با خلافت، امیرالمؤمنین علیه السلام و خاتم ولایت بدون خلافت، حضرت مهدی علیه السلام است؛ زیرا هر دو علاوه بر تصرف در امور غیبی و معنوی، در امور صوری و حکومتی نیز تصرف کرده یا می‌کنند. ولایتی که تنها خاصیت آن تصرف در امور معنوی و باطنی است و از تصرفات ظاهری و حکومتی برکنار است، به حضرت عیسی علیه السلام و به شخص محمی الدین ختم شده است. (ر.ک: مکی، ۱۳۶۴، ص ۷۳-۷۶)

محمی الدین به سبب گرایش به تسنن، ولایت خلفای قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول کرده و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام - به استثنای امام علی و امام مهدی علیه السلام - را نپذیرفته است.

بر فرض که ختمیت ولایت حضرت عیسی علیه السلام را - که یکی از انبیای اولوالعزم است - با همان توجیهی که ذکر شد، بپذیریم، چگونه و به چه دلیل، ختمیت ولایت محی الدین یا اصل ولایت او را بپذیریم؟! تنها دلیل آن، ادعاهای خود اوست و حداکثر، خوابی است که درباره کتاب فصوص دیده و به مقتضای آن، کتاب مزبور را از دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت داشته و مأموریت یافته که بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ کند. (ر.ک: ابن عربی، ۱۳۶۵ ق، ص ۱۷) خواب، برای بیننده آن حجت نیست؛ چه رسد به دیگران.

حضرت عیسی علیه السلام قدرت تصرف در عالم وجود را داشت. او کور مادرزاد و پیس را شفا می داد و مرده را زنده می کرد و از خاک، مجسمه مرغی می ساخت و در آن می دمید و همچون مرغ های دیگر به پرواز درمی آورد و مردم را از آنچه می خوردند و آنچه در خانه ها ذخیره کرده بودند، آگاه می کرد و آنان را به آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مژده می داد. (سوره آل عمران، آیه ۴۹؛ سوره صف، آیه ۶) اینها را از قرآن آموخته ایم. اگر گزارش قرآن نبود، امروز راهی به معرفت اینها نداشتیم.

ولایت و ختمیت محی الدین را چگونه و به چه دلیل بپذیریم؟

قطعاً عرفای بزرگ شیعه، در این مطالب، نه تنها با محی الدین که با مولوی نیز هم عقیده نیستند. (ر.ک: آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۷۸) امام فخر رازی نیز که اعتقاد صوفیه را به قطیبت انسان کامل نقل کرده است، نظریه آنها را طابق الثعل بالتعل نمی پذیرد؛ چون قطب بودن انسان کامل به لحاظ کبروی مورد قبول است و شاید هیچ انسان مسلمانی درباره قطیعت آن تردید نکند، ولی به لحاظ صغروی مورد اشکال است. آیا همان طور که مولوی می گوید، فرقی نمی کند که قطب یا انسان کامل، از نسل علی علیه السلام باشد یا از نسل عمر، یا این که آن گونه که شیعه دوازده امامی معتقد است، باید از نسل علی علیه السلام باشد و با ویژگی هایی که به اخبار متواتر برایش ذکر شده، امروز جز شخص امام مهدی علیه السلام - که از امام حسن تا امام حسن

عسکری علیه السلام میان او و امیرالمؤمنین علیه السلام ده امام فاصله شده و او نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام است - کسی نیست. ^{۳۳}

استاد مطهری درباره محی الدین عربی می‌گوید:

بعضی حرف‌هایی که از او شنیده شده است، شاید از منحط‌ترین

حرف‌هاست و در مقابل، عالی‌ترین و پرج‌ترین حرف‌ها هم از او

شنیده شده است. (مطهری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۳۸)

فخرالدین رازی معتقد است انسان کاملی که در هر عصری باید در میان مردم باشد، مقصود بالذات است، ولی انسان‌های دیگر، مقصود بالعرض اند. (ر.ک: فخر

رازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۱۰۶)

پس این‌که گفته شود چنان شخصیتی قطب عالم است و بقیه ممکنات همگی تابع اویند و حول محور وجود مطهر او می‌چرخند، مورد قبول امام فخر رازی است؛ ولی او به همین بحث کبروی اکتفا نمی‌کند و می‌کوشد که به لحاظ صغروی نیز مسأله را پی بگیرد و به مصداقی دست یابد که مورد اطمینان کامل باشد و عقل و قلب جستجوگران امامت و لب‌تشنگان جام‌نوشین ولایت و طالبان کمال مطلق در مسئله حیاتی رهبری و زعامت را ارضا کند.

او سپس به سراغ عقیده شیعه امامیه می‌رود و امام و مقتدای آنان را «معصوم»، «صاحب‌الزمان» و «غایب» معرفی می‌کند. آری، امام شیعیان، در عصر حاضر با سه ویژگی: غیبت، عصمت و صحابت، از امامان و مقتدایان پیروان سایر مذاهب و نحله‌ها امتیاز می‌یابد. غیبت، به معنای عدم حضور در عالم دنیا و حضور در عالم برزخ نیست؛ بلکه به معنای عدم حضور نزد حواس ظاهر مردم و عدم شناسایی شخص اوست و چه بسا افرادی در برخی از اماکن متبرکه یا اوقات

۳۳ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات اول سوره فجر فرمود: «الْفَجْرُ هُوَ الْقَائِمُ علیه السلام وَ اللَّيَالِي الْعَشْرُ الْأَوَّلَةُ مِنَ الْحَسَنِ إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام وَ النَّبِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ الْوَزَرُ هُوَ اللَّهُ وَ حَذَّةٌ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ اللَّيْلُ إِذَا بَسَرَ هُوَ دَوْلَةُ حَبْرٍ إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ علیه السلام». (قمی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱، ص ۳۴۱)

ویژه او را ببینند و نشناسند. (پیشین)

او شیعیان را در اعتقادشان مورد تصدیق قرار می‌دهد. وی می‌گوید: امام شیعیان به این دلیل معصوم است که از نقایص دیگران پاک و منزّه است و به این دلیل، صاحب الزمان است که او در این عصر و زمان، مقصود بالذات و دیگران اتباع اویند و به طفیل وجود او زنده‌اند. او از این جهت، از خلق غایب است که مردم به افضلّیت و اکملّیت او پی نمی‌برند. او مصداق کسانی است که در اخبار الهی درباره‌شان گفته شده است: «أُولَئِکَ تَحْتَ قَبَابٍ لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرُی»؛ اولیای من زیر قبه‌های من پنهانند و جز من کسی آنها را نمی‌شناسد. (پیشین)

از دیدگاه وی، هیچ دوره‌ای نباید خالی از انسانی باشد که موصوف به صفات کمال است. در میان همه دوره‌ها، باید شخصی ظهور کند که از همه آنان که قبل و بعد از او آمده یا می‌آیند و هر کدام صاحب زمان و فرید دوران خود شمرده می‌شوند، کامل‌تر و برتر باشد. او فقط یک بار ظهور می‌کند. او رسول اعظم و نبی مکرم و واضع شرایع و هدایت‌گر به سوی حقایق است. نسبت او به سایر انسان‌های کاملی که در هر دوره‌ای آمده و می‌آیند، مانند نسبت خورشید به ستارگان و ماه است. پس از او باید امامی بیاید که از همه انسان‌های وارسته به او نزدیک‌تر باشد. نسبت او به رسول اعظم مانند نسبت ماه به خورشید است. او تبیین شریعت را بر عهده دارد. نسبت سایر افراد وارسته و مخلص به رسول اعظم و امام مانند نسبت ستارگان به خورشید و ماه است. مردم عوام و توده خلق، به منزله حوادث این عالم‌اند که تحت تأثیر خورشید و ماه و ستارگان قرار دارند. بدون شک، انسان‌های ناقص به برکت وجود انسان‌های کامل و در پرتو نور وجود آنها به کمال می‌رسند. خورشید نبوت ختمیه، روشنی بخش ستارگان پرفروغ نبوت و تجلی بخش ماه منور امامت است. نزدیک‌ترین افراد به آن خورشید پرفروغ، امامان‌اند؛ نه انبیا و سایر مردم. (ر.ک: پیشین، ص ۱۰۶ و ۱۰۷)

نگاهی به روایات امامت

کلینی در کتاب کافی، بابی تحت عنوان ضرورت حجت در هر عصر و زمانی آورده است. در روایات آن باب، تأکید شده است که هرگز زمین خالی از حجت نمی‌شود و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حجت خدا بر مردم است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ»؛ حجت خدا، قبل از خلق و همراه خلق و بعد از خلق است. امام هادی علیه السلام ضمن تأکید بر این که زمین خالی از حجت نمی‌شود، سوگند یاد کرد که خود همان حجت است. امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (سوره بقره، آیه ۱۴۸) فرمود: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ»؛ ماییم امت وسط و ماییم گواهان بر خلق و ماییم حجت‌های خدا بر روی زمین. آن حضرت درباره آیه «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: هر امامی، هادی مردم قومی است که در میان آنهاست. امام رضا علیه السلام فرمود: «امامان، خلفای خدا در روی زمین‌اند». امام رضا علیه السلام، امام را یگانه روزگار نامیده که هیچ کس با او برابری نمی‌کند و جایگزینی جز مقام امامت ندارد، از داشتن مثل و مانند به دور است، فضیلتش اکتسابی نیست، بلکه به افاضه خدای فضیلت‌بخش و وهاب است.^{*} (ر.ک: کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۶۹-۲۰۱)

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام درخواست کرد که آیه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (سوره اسراء، آیه ۷۱) را برایش تفسیر کند. آن حضرت به او فرمود: امام خود را بشناس. اگر امام خود را بشناسی، جلو بودن یا دنبال بودن این امر به تو ضرر نمی‌زند. هر کس امام خود را بشناسد و قبل از قیام صاحب الامر بمیرد، به منزله کسی است که در لشکر او، بلکه زیر پرچم اوست. (ر.ک: کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۷۱)

شخصی هندی می‌گوید: ما در کتب خود خوانده‌ایم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله

* الامامُ واحدٌ ذَهْرُهُ لائِدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يَعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا تَهْ مُثْلٌ وَ لَا تَنْظِيرٌ، مخصوص بالفضلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ وَ اِكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٍ مِنَ الْمُفَضَّلِ الرَّهَابِ.

خاتم پیامبران است و صاحب امر بعد از او، وصی و وارث و خلیفه اوست. از حسین بن اشکیب پرسیدم: وصی پیامبر شما کیست؟ او امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نام برد و همین طور ادامه می داد تا صاحب الزمان. (پیشین، ج ۱، ص ۵۱۶) بنابراین، شیعیان، امام دوازدهم را به عنوان صاحب امر و صاحب الزمان می شناسند و قضاوت امام فخر رازی نیز در این خصوص درست و دقیق بوده است. محدث قمی معتقد است که صاحب، صاحب الامر، صاحب الدار، صاحب العصر و صاحب الغیبه، همه از القاب امام غایب، حضرت حجة بن الحسن - ارواح العالمین له الفداء - است. (رک: قمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۴)

امام رضا علیه السلام، امام را معصوم و مورد تأیید الهی و برخوردار از توفیقات غیبی و استوار و ایمن از خطا و لغزش و اشتباه معرفی کرد. از نگاه آن حضرت، این ویژگی ها را خداوند به او بخشیده، تا حجت خدا بر بندگان و شاهد و گواه او بر آنان باشد و این از فضل خدایی است که فضلش بزرگ و بی مانند است. (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۰۳) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (سوره توبه، آیه ۱۰۵) فرمود: مقصود از مؤمنانی که عمل انسان ها را می بینند و نامشان بعد از خدا و رسول ذکر شده، ائمه اطهار علیهم السلام است. (پیشین، ص ۲۶۶)

نیز فرمود: «لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةُ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ» (پیشین، ص ۳۶۶)؛ برای صاحب این امر، غیبتی طولانی است. هر بنده ای باید تقوا پیشه کند و به دین او جنگ بزند.

نتیجه

امام فخر رازی، از دانشمندان اهل تسنن، بر این باور است که وجود انسان کامل در هر عصری لازم است. وی می تواند همان قطب عالم امکان باشد و بر عالم هستی سیطره دارد. این نظریه او با دیدگاه شیعه نزدیک است.

منابع

۱. آملی، سید حیدر، *تفسیر المحيط الاعظم*، ۱۳۸۰ ق.، تحقیق: سید محسن موسوی تبریزی، بی‌جا، مؤسسه الطباعة والنشر وزارة الثقافة والارشاد اسلامی.
۲. ابن سینا، *الشفاء، الالهيات*، ۱۳۸۰ ق.، تحقیق: محمد یوسف موسی. سلیمان دنیا، بی‌جا، سعید زاید.
۳. ابن عربی، محی‌الدین، *فصوص الحکم*، ۱۳۶۵ ق.، تصحیح: ابوالعلاء العینی، بیروت، دارالکتاب العربی.
۴. نפתازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله، *شرح المقاصد*، بی‌تا، تحقیق: عبدالرحمان عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی.
۵. جرجانی، السید الشریف، علی بن محمد، *شرح المواقف*، ۱۳۲۵ ق.، تصحیح: السید محمد بدرالدین الحلبي، مصر، مطبعة السعادة.
۶. حلّی، العلامة ابن المطهر بن الحسن بن یوسف، *كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قسم *الالهيات*، ۱۳۷۵، قم، مؤسسه الامام الصادق.
۷. دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه*، ۱۳۳۸، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران، دانشگاه تهران.
۸. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، بی‌تا، تحقیق: سید محمد باقر خراسان، قم، منشورات دارالانعمان للطباعة و النشر.
۹. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)*، ۱۳۷۱، تهران، اساطیر.
۱۰. فیض الاسلام، سید علی نقی، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، ۱۳۲۶، خط: طاهر خوشنویس، بی‌جا، بی‌تا.
۱۱. قاضی ابویعلی، محمد بن حسین الفراء، *الاحکام السلطانیة*، بی‌تا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. قمی، شیخ عباس، *سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار*، بی‌تا، نجف، بی‌تا.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۱۳۸۸ ق.، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم.
۱۴. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، *الاحکام السلطانیة*، بی‌تا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. مشهدی قمی، میرزا محمد، *تفسیر کنز الدقائق*، ۱۴۱۳ ق.، بی‌جا، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. مطهری، مرتضی، *شرح مبسوط منظومه*، ۱۳۶۷ ق.، تهران، انتشارات حکمت.
۱۷. مکی، ابوالفتح مظفرالدین، *الجانب الغربی فی حلّ مشکلات الشیخ محی‌الدین بن عربی*، بی‌تا، به اهتمام: نجیب مایل هروی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۸. مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی*، ۱۳۷۲، تصحیح و شرح محمد استعلامی، تهران، زوّار - سیمغ، چاپ چهارم.